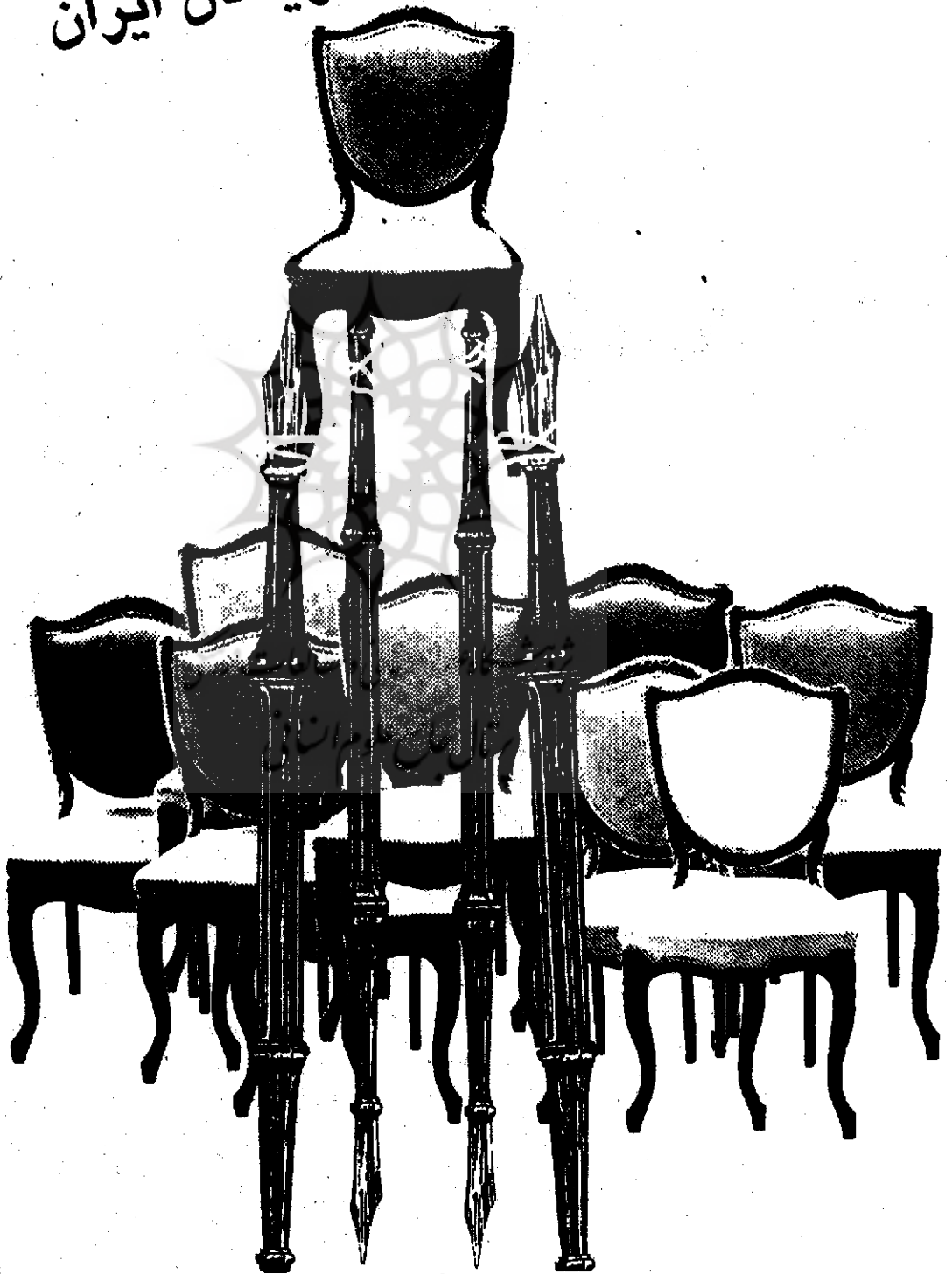


فاضل، جواد
مستعان، حسینقلی
پابه پای پاورقی نویسان ایران



مقدمه

پاورقی نویسی تقریباً از سال ۱۳۰۰ شمسی در مطبوعات کشورمان رواج یافت. این جریان ادبی از همان آغاز در دو مسیر رشد پیدا کرد: داستانهای تاریخی و داستانهای اجتماعی. پاورقیها در روزنامه‌ها و نشریات روز آن زمان

منتشر می‌شد و سپس به صورت کتاب در می‌آمد. در روزگاری که از رادیو و تلویزیون و رسانه‌های گروهی دیگر خبری نبود، بخشی از زندگی و اوقات فراغت مردم را همین داستانها به خود اختصاص می‌داد. از سال ۱۳۰۰ به بعد پاورقی نویسان زیادی در روزنامه‌ها و مجلات به کار پرداختند که بعضی از آنها به صورت پاورقی نویسان حرفه‌ای در

• یعقوب آژند • مستعان

(۱۲۸۳ ش. تهران - ۱۳۶۲ ش. تهران) (مستعان السلطان بن غلامحسین مستعان)

[دوره تحصیلی] متوسطه رساندم که ناگهان پدرم که از این امر ناراضی بود، یک روز که به خانه آمدم در اوج عصبانیت در را به رویم بست و گفت حق نداری به خانه بیایی. پس از این ماجرا زندگی مستقلانه و پر از زنج و مشقت مستعان شروع شد. از تهران رفت و مجبور شد چهار - پنج سال زندگی ماجراجویانه‌ای را با تمام مشقات آن بگذراند. «این زندگی برایم نیروبخش و آموزنده بود. کارهایی پیشه کردم که شرافت آمیز بود. آتش اندازی قطار کردم. پیشخدمتی کردم و حتی روزه خواندم. وقتی در هفده - هجده سالگی به کار پرداختم، یک مرد کوبیده و دنیا دیده بودم.»^۱

مستعان از هر فرصتی برای یادگیری استفاده می‌کرد و در رشته‌های ادبیات و فلسفه به مطالعه می‌پرداخت. او پس از پنج سال کار و سرگردانی به خانه بازگشت در حالی که به بیماری مالاریا مبتلا شده بود. او طی مسافرت‌هایش در روزنامه نویسی هم تجربیاتی کسب کرده بود. پس از بهبودی، درصدد برآمد کار روزنامه نویسی را آغاز کند. ابتدا از روزنامه‌های «نسیم شمال»، «رعد» و روزنامه «اتحاد» و اندکی بعد در روزنامه «ایران» به کار مشغول شد (از سال ۱۳۰۰ ش به بعد). از آن به بعد تمام مراحل روزنامه نگاری را در روزنامه «ایران» طی کرد و در این روزنامه

حسینقلی مستعان فرزند غلامحسین تحصیلات خود را از چهار سالگی در مکتب خانه شروع کرد و از همان زمان به تشویق پدرش به تحصیل زبان فرانسه و عربی نیز پرداخت. او را در شش سالگی برای گذران تحصیلات ابتدائی به مدرسه «اسلام» گذاشتند. «آنها می‌خواستند مرا در کلاس اول بپذیرند، اما قبول نکردم. به مدرسه شرف مظفری رفتم و امتحان دادم و در کلاس چهارم مشغول تحصیل شدم. کلاس پنجم را در تعطیلات تابستان خواندم و کلاس ششم را به پایان رساندم. نخستین سالی بود که وزارت فرهنگ آن زمان، گواهینامه رسمی می‌داد. وقتی خواستم به دوره متوسطه بروم و در دارالفنون درس بخوانم، پدرم چون خیلی تعصب مذهبی داشت، مانع ادامه تحصیل شد. زیرا فکر می‌کرد اگر در دارالفنون درس بخوانم دهری و بی‌دین خواهم شد.»^۱

پدر مستعان می‌خواست فرزندش به خواندن زبان فرانسه و علوم معقول و منقول بپردازد ولی او اصرار داشت با اسلوب جدید به تحصیل خود ادامه دهد. مادرش موافق نظر فرزند بود و از این رو بمنظور تهیه کتاب و لوازم تحصیل برای او پول و لباس و لوازم زندگی را فراهم ساخت.
«طی چند سال با [تحمل] صدمات بی‌پایان خود را به پایان



آمدند و آثاری نوشتند که در خور بررسی است. از این شماره بعضی از این پاورقی نویسان حرفه ای و زندگی و آثار آنها را برای خوانندگان گرامی معرفی می کنیم. در اینجا غرض اصلی معرفی این نوع نویسندگان است و این معرفی نشانه تأیید مواضع داستان نویس و یا داستانهای آنها نیست که خود تحلیل و بررسی مفصلی می طلبد.

حسینقلی هوشی دریان

همه کار انجام داد: صندوقداری، حسابداری، خبرنگاری، نویسندگی و معاونت سردبیر و سردبیری. در این جا علاوه بر نوشتن مقالات گوناگون، آثار نویسندگان بزرگ جهان همچون ویکتور هوگو را نیز ترجمه می کرد و داستانهای بی امضا و پاورقیهایی می نوشت. خود او می گوید که افزون بر اینها «عکاسی و مصاحبه با رجال را انجام می دادم. من اولین خبرنگار عکاس مطبوعات در ایران بودم و اولین خبرنگاری بودم که برای تهیه گزارشهای بزرگ به نقاط مختلف اعزام شدم».^۳

مستعان در کار روزنامه نگاری بسرعت پلکان ترقی را طی کرد و در سال ۱۳۱۰ خورشیدی به سردبیری روزنامه «ایران» رسید. در سال ۱۳۱۴ سردبیری «ایران» را به مجید موقر دادند که مدیر مجله «مهر» بود، ولی چندی بر نیامد که اختیار روزنامه «ایران» و مدیریت و سردبیری آن، همراه با مدیریت و سردبیری مجلات «مهر» و «مهرگان» در اختیار مستعان قرار گرفت و مجید موقر حکم صاحب امتیاز پیدا کرد. با ابتکار مستعان تیراژ مجله «مهرگان» از چهار صد نسخه به چهارده هزار نسخه رسید. وی در سال ۱۳۱۸ بر اثر فشار کار و خستگی بیش از اندازه، این روزنامه را ترك گفت؛ هر چند که بعدها همان روزنامه را لیکن این بار به نام «مهر ایران» اداره کرد. در همان سال امتیاز مجله

«راهنمای زندگی» را گرفت و این مجله دوسالی منتشر شد (از ۲۴ آبان ۱۳۱۹ تا ۲۵ آذر ۱۳۲۰ که بیست و هشت شماره از آن انتشار یافت).

یک سال و نیم پس از انتشار این مجله، مؤسسه اطلاعات به وسیله آبادی و نمایندگان خود در شهرستانها رقابت شدیدی با مجله «راهنمای زندگی» آغاز کرد. در همین هنگام یکی از نمایندگان خود من که به او اطمینان کرده و امور مالی مجله را به او سپرده بودم درآمد و موجودی مجله را به مصارف شخصی اش رساند و شکست بزرگی بر من وارد ساخت.^۴

زین العابدین رهنما صاحب امتیاز روزنامه «ایران» پس از شهریور سال ۱۳۲۰ به ایران آمد و از مستعان درخواست کرد مدیریت روزنامه را بپذیرد. مستعان شرایطی گذاشت و بالاخره قرار شد مدیریت روزنامه از آن مستعان باشد. «من [همانند] یک تیم واحد بودم که با ۱۲ تا ۱۴ امضای مختلف مطلب می نوشتم و تقریباً چیز یک خبرنگار وارفته، کمک و مددی نداشتم. از صبح تا شب می نوشتم. چندین ماه بدون دریافت دستمزدی این روزنامه را منتشر کردم. بعد صاحب امتیاز روزنامه ... یک نفر را که صلاحیت روزنامه نویسی نداشت به عنوان مدیر معرفی کرد و من دیدم خیلی نارواست. با روزنامه «ایران» قطع رابطه کردم ... نتیجه این شد که روزنامه ای که از سال ۱۲۹۶-۷ ایستادگی کرده بود و همیشه در رأس بود، نابود و تعطیل شد».^۵

مستعان مدتی هم روزنامه های «دستور» و «اخبار» را منتشر کرد. نخستین شماره روزنامه «اخبار» بهمن ماه سال ۱۳۲۱ انتشار یافت که ناشر اخبار رسمی دولت بود و تا فروردین سال ۱۳۲۲ در تهران منتشر می شد. وی هفته نامه «دستور» را نیز تا مدتی کوتاه در سال ۱۳۲۵ انتشار داد و از این زمان به بعد به دلیل فشار کار و لطماتی که از کار روزنامه نگاری به او رسیده بود، کار مطبوعاتی را کنار گذاشت ولی تصمیم گرفت معاش خود را با کار برای مطبوعات به صورت کارمزدی تأمین کند. از این رو در سال ۱۳۲۵ همکاری خود را با مجله «تهران مصور» با داستان نویسی شروع کرد. او برای مجلات دیگر هم داستانهای نوشت و این همکاری بیش از ده سال ادامه یافت؛ «تا جایی که اختلاف سلیقه شدیدی بین من و مجلات که غالباً به جلفی و سبکسری و سبکی گرائی پرداخته بودند، به وجود آمد و من تصمیم گرفتم که دیگر با مجلات همکاری نکنم».^۶

مستعان برای نوشتن مطلب از اسامی مستعار متعددی استفاده می کرد. «شروع کارم به عنوان داستان نویس نام ح. م. حمید روی نام مستعان را پوشاند ... در مجله «راهنمای زندگی» یک سلسله مقالات فلسفی داشتم که با نام مستعار انوشه شروع کردم و بعدها این نام مستعار را روی داستانهای تاریخی ام گذاشتم و بعد هم یکی از نویسندگان را به عنوان اسم مستعار برای داستانهای سنگینتر انتخاب کردم و به طور کلی در روزنامه های مختلف با ۱۰-۲۰ اسم مستعار دیگر مطلب می نوشتم».^۷ از جمله اسامی مستعار دیگر مستعان حمید، مینو، مراد، حبیب و شادگان بود.

وی در نوجوانی شعر نیز می سرود و شیفته (چندی هم مدهوش) تخلص می کرد. «من زندگی را با شعر شروع کردم. از هشت سالگی شعر می گفتم و پیشرفتهائی در این فن داشتم. اولین دفعه منظومه های اجتماعی و انتقادی و فکاهی و نیز بعضی غزلهایم در روزنامه «نسیم شمال» چاپ شد. و نیز در روزنامه «خنده» و روزنامه «امید» و بعضی روزنامه های دیگر و مجلات قطعاتی از من چاپ شد ... در شعرهای طنزآمیز تخلصم نیلوفر و چلندر بود. در یک مسابقه غزلسرائی در روزنامه «اتحاد» در سال ۱۳۰۰ ش. در ردیف برندگان نامبرده شدم و روزنامه غزل مرا چاپ کرد با ذکر این حقیقت که سراینده غزل یک کودک سیزده ساله است».^۸

او سپس به ترجمه روی آورد و به دلیل آشنائی با زبان فرانسه و برخی زبانهای دیگر توانست بعضی از داستانهای مشهور جهان از جمله «بینوایان» و «کتور هوگر» را به زبان فارسی برگرداند. او این رمان معروف را بین سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۷ ترجمه کرد. «پیش از من اختصاص الملک از متن ترجمه عزیسی یک جلد «بینوایان» را ترجمه کرد. ولی ترجمه [او] سراسر غلط بود و من چون بچه بودم کسی حرفم را قبول نمی کرد. تا این که جلسه ای با شرکت عباسقلی خان تربیت (رئیس دارالترجمه وزارت خارجه)، رض کمال شهرزاد و عده ای دیگر در «مهرگان» تشکیل شد و آنها با تطبیق این دو ترجمه نظر دادند که ترجمه من صحیح است و عنوان «بینوایان» بهترین معادل برای کلمه «میزرابیل» فرانسوی است نه «تیره بختان» که اختصاص الملک انتخاب کرده است».^۹

مهمترین بخش زندگی مستعان، داستان نویسی اوست: «من همواره عاشق قصه نویسی بودم و روزنامه نگاری تنها وسیله ای بود برای امرار معاش. از چهارسالگی پای قصه های مادر بزرگ می نشستیم و در شش سالگی، خودم یک قصه گو بودم با طرفداران بسیار میان بچه های محله. نخستین قصه ام را در ۱۲ سالگی براساس یک حادثه واقعی نوشتم».^{۱۰} مستعان در نشریه «مهرگان» داستان نویسی خود را با اسم مستعار ح. م. حمید، به طور جدی شروع کرد. او داستان «نوری» را منتشر کرد و این داستان وقتی به صورت کتاب درآمد، در عرض یک هفته پانزده هزار نسخه از آن به فروش رفت. «هامل هجوم مردم، فقط تازگی آنها بود. تا آن روز ما قصه نداشتیم. بلکه چهار، پنج تا کتاب رمان از جمله از مطیع الدوله حجازی [موجود] بود. ولی سبک نگارش قصه من به زبان مردم می رفت. زبان افراد داستان فقط از دهان پرسوناژهای من شنیده می شد. این زبان، زبان مردم بود. مهمتر آن که داستان مال خود مردم بود ... این داستانها فقط و فقط از خود مردم بود در همان چهارچوب زندگی شان. قصه نوی خانۀ خودشان می گذشت ... هر کس «نوری» را خواند، احساس کرد که با «نوری» دماوند و اطرافش را گشته و دیده».^{۱۱}

البته درباره ی موفقیت داستانهای مستعان و پر خواننده بودن آنها این نکته را نیز نباید فراموش کرد که در آن روزها از تلویزیون

خبری نبود و سینما هنوز گروههای کوچکی را جلب می کرد. تئاتر، اپرا و دیگر پرکنندگان اوقات فراغت نیز چندان وجود نداشت. مستعان با نوشتن پاورقیهای هیجان انگیز خود جای همه آنها را پر می کرد؛ تا آن جا که چاپ داستان مستعان در هر مجله ای ضامن فروش معتبری برای آن مجله بود. قشری مرکب از هزاران مرد و زن «قصه خوان» پدید آمده بود که برای پیگیری حوادث داستانهایی او روزشماری می کردند. این داستانهایی را همه می خواندند از خانه دار و شاگرد مغازه گرفته تا نخست وزیر مملکت. در جلسات علنی مجلس و حتی جلسات هیأت وزیران سخن از قهرمان هائی بود که مستعان آفریده بود. معروف است سهیلی، نخست وزیر وقت، وقتی که می خواست به سفر انگلیس برود یادداشتی برای مستعان فرستاد و از او خواهش کرد که مجله را سر موقع برای او بفرستد. اینها دست کم نشان دهنده تأثیر داستانهایی او در جامعه آن روز بود. منتقدان و صاحب نظران رمان را محصول طبقه متوسط دانسته اند. زمانی که مستعان نخستین داستانهایی خود را می نوشت این طبقه در ایران در شرف تکوین و شکل گیری بود. این طبقه متوسط می خواست در اثری تصویر شود و آثار داستانهایی مستعان آینه ای در برابر این شخصیتها و تیپها و چهره ها بود. از این رو طبقه متوسط را که تقریباً بیشترین خوانندگان داستانهایی او نیز بودند به طرف خود جلب کرد. وی می نویسد: «چیزهائی که ما را به این راه انداخت آشنائی با ادبیات اروپائی بود. خود من از پنج - شش سالگی با زبان فرانسه و عربی آشنا شدم. مجموعه کلاسیکها را خواندم و عاقبت در رمانتیسیسم بار انداختم و خستگی در کردم». همین رمانتیسیسم زبان حال طبقه جدید اروپا بود که سرعت بر جوامع آن سایه گسترده و بتدریج کل آنها را تسخیر کرد. در ایران شکل گیری این طبقه جدید از سال ۱۳۰۰ به بعد بود که از سال ۱۳۲۰ دوره تکوینی خود را گذراند.



مستعان در عالم داستان نویسی شیوه و شگرد خاص خود را داشت. او می گوید: «من همیشه قهرمانان داستانهایی را از جامعه می گیرم و به شکل دلخواهم ارائه می دهم. من همیشه پیش از شروع به نگارش داستان، روی قهرمانان داستانهایی کاملاً فکر می کنم و جای هر کدام و کارهای هر کدام را به دقت تعیین می کنم. گاه اتفاق افتاده که برای نوشتن داستان صد صفحه ای، دوست صفحه یادداشت برداشته ام. من ابتدا موضوع داستان را به صورت یک سناریو می نویسم و مقابل خود می گذارم. آن گاه چهره های قهرمانان و مشخصات و خصوصیات آنها را در کاغذهای جداگانه یادداشت می کنم و بعد نوشتن داستان را شروع می کنم».^{۱۲}

برای شخصیت پردازی در داستان، باید با خلق و خوی انسانهای گوناگون چه به لحاظ اجتماعی و چه از حیث روان شناسی آشنا بود. مستعان در این باره می گوید: «برای شناختن روحیه ایرانی است که من در میان مردم راه می افتم، به مسافرت می روم تا عناصر رمانم را فراهم کنم، گاه حتی برای پیوستن به جمع مردم پائین شهر و در مواقعی که احتمال خطر بود، با لباس دهاتی می رفتم».^{۱۳}

نوشتن چندین رمان پاورقی در چندین مجله، آن هم به طور همزمان، طبیعتاً ذهنی وقاد و روشنگر و روحیه ای منظم لازم دارد و چون امکان اشتباه وقایع داستانهایی یا شخصیتهای مختلف آنها هست. مستعان در این زمینه می گوید: «گاه می شد که مجبور بودم، پنج یا شش داستان را همزمان ادامه دهم. دشوارترین کار، جلوگیری از مخلوط شدن شخصیتها و ماجراها بود. با این حال تنها در یک مورد اشتباه کردم و آن زمانی بود که یکی از شخصیتهای «اربعه» کسی را با یک تیشه کشته بود و تیشه را در چاه افکنده بود. اما هفته بعد همان شخصیت را می دیدیم که همان تیشه را در دست دارد. صدها نامه و تلفن خوانندگان مرا از این اشتباه آگاه کرد».^{۱۴}

سرعت، یکی از عناصر کار مستعان بود. گاهی به گفته خودش در شبانه روز فقط سه ساعت می خوابید. بعضی از رمانها را در حین صفحه بندی در چاپخانه می نوشت. بخش عمده «بینوایان» را نیز به همان صورت ترجمه کرد. خود می گوید: «هنوز هم ترجیح می دهم در دل شب بنویسم و می گویم تا سرعت همیشگی ام از دست نرود».^{۱۵}

نظر مستعان درباره بعضی از داستانهایی جالب و خواندنی است. وی درباره «آفت» می نویسد: «از این نظر برای خودم اهمیت دارد که یک تاریخ زنده اجتماعی [از] زندگی مردم است و تمام حوادث و وقایع در آن گنجانده شده است. این کتاب از این لحاظ بی نظیر است و یگانه رمان بزرگ واقعی زبان فارسی شمرده می شود. کتاب «شهر آشوب» هم در زمان خودش حاوی تمامی مسائل و مشکلات و بدبختها و خوشحالیهای افراد این مملکت است و رمان حساسی است. تفاوتش با «آفت» این است که «آفت» نمایانگر زندگی طبقه مرفه است و «شهر آشوب» به زندگی عامه مردم اختصاص دارد».^{۱۶}

«شیرین»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «عروس»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «غزال»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «گل بی خار»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «ناز»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «افسرده دل»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۲۰ ش.
 «بهشت روی زمین»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۲۰ ش.
 «پشیمان»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۲۰ ش.
 «شورانگیز»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۲۰ ش.
 «عشق آزاد»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۲۰ ش.
 «مهربانی»، بنگاه پروین، تهران، ۱۳۲۱ ش.
 «نوش»، بنگاه پروین، تهران، ۱۳۲۱ ش.
 «آلامده»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۲۲ ش.
 «استخوان زیری»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۲۲ ش.
 «داستانهای ح. م. حمید»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۲۲ ش.
 «گلی»، بنگاه پروین، تهران، ۱۳۲۲ ش.
 «ترگس»، بنگاه پروین، تهران، ۱۳۲۲ ش.
 «وسوسه»، جیبی، تهران، ۱۳۲۴ ش.
 «آفت»، تهران، ۱۳۳۰-۱۳۳۶ ش.
 «از شمع پرس قصه»، بنگاه پروین، تهران، ۱۳۳۵ ش.
 «بهشت»، گوتمبرگ، تهران، ۱۳۳۵ ش.
 «شهر آشوب»، نشر شیپور، تهران، ۱۳۳۵-۱۳۳۶ ش.
 «عشق»، نشر شیپور، تهران، ۱۳۳۶ ش.
 «عشق مقدس»، نشر شیپور، تهران، ۱۳۳۶ ش.
 «هوس»، نشر شیپور، تهران، ۱۳۳۶ ش.
 «دلخسته»، گوتمبرگ، تهران، ۱۳۳۷ ش.
 «قصه انسانیت»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۳۸ ش.
 «گناه مقدس»، گوتمبرگ، تهران، ۱۳۴۰ ش.
 «آتش به جان شمع فتد»، گوتمبرگ، تهران، ۱۳۴۳ ش.
 «مثل خدا که مال همه است»، تهران، ۱۳۴۴ ش. (مجموعه داستان)
 «رابعه»، ۴ جلد، تهران، ۱۳۷۴ ش.

پانویسها:

۱- «زندگینامه آقای حسینقلی مستعان».
 ۲- «علوم و هنرها»، ص ۶.
 ۳- «زندگینامه آقای حسینقلی مستعان».
 ۴، ۵، ۶، ۷- همان.
 ۸- «من هم شاعر بودم»، ص ۵۷.
 ۹- «علوم و هنرها»، ص ۶.
 ۱۰- «مردی که سی سال ...»، ص ۵.
 ۱۱- «علوم و هنرها»، ص ۶.
 ۱۲- «این آدمکشان حرفه‌ای ...»، ص ۶.
 ۱۳- «علوم و هنرها»، ص ۶.
 ۱۴- «مردی که سی سال ...»، ص ۵.
 ۱۵- همان.
 ۱۶- «زندگینامه آقای حسینقلی مستعان».
 ۱۷ و ۱۸- همان.

طبیعی است که مستعان به دلیل فعالیت‌های فراگیر روزنامه نگاری و داستان نویسی، رقبا و مخالفانی نیز داشته باشد. او در بیشتر مصاحبه‌های خود از دست این رقبا نالیده است: کار به جایی رسید که در روزنامه‌ای در یک تیرتر سرناسری که اول صفحه را فرامی گرفت، نوشت: مرگ مستعان عروسی ادبیات ایران است. خلاصه آن که مطبوعات در مورد من خیلی هتاک‌ها کردند. از وقتی که محبوبیت پیدا کردم با این وضع روبه‌رو بودم»^{۱۷}.

مستعان در سالهای پایانی زندگی‌اش در یک زندگینامه خود نگاشته نوشت: «با این همه امروز از رنج‌های گذشته و از گذشتن جوانی افسوس نمی‌خورم و هرگز نمی‌گویم کجانی جوانی که یادت به خیر و واقعاً حاضر نیستم یک لحظه از امروز را با همه دوره جوانی عوض کنم. زیرا که من این روزها را، این شامها را، این رضای دل را به بهای بسیار گزاف، یعنی به بهای فعالیت‌های دوران جوانی‌ام به دست آورده‌ام»^{۱۸}.

آثار

ترجمه‌ها:
 «یهودی سرگردان»، روژن سو، ۵ جلد، تهران، ۱۳۰۶ ش.
 «بینوایان»، ویکتور هوگو، ۵ جلد، تهران، ۱۳۰۷-۱۳۱۰ ش.
 «ژان پهلوان پسر پاردیان»، میشل زواگو، ۶ جلد، تهران، ۱۳۰۷ ش.
 «تمیله»، فردینان دوش فرانسوی، تهران، ۱۳۱۰ ش.
 «معجزه گرگان»، مازونل فرانسوی، تهران، ۱۳۱۰ ش.
 «ماجرای دل»، مارسل ولان، ۶ جلد، تهران، ۱۳۱۴ ش.
 «تلاصه بینوایان»، ویکتور هوگو، تهران، ۱۳۳۵ ش.

داستانها:

«افسانه»، جیبی، تهران، ۱۳۰۴ ش.
 «صادق مقلی داروغه اصفهان با شرلوک هلمس ایران»، تهران، ۱۳۰۴ ش.
 «عتر شجاع عرب»، جیبی، تهران، ۱۳۰۴ ش.
 «علی بابا»، جیبی، تهران، ۱۳۰۶ ش.
 «ارمغان زندگی»، تهران، ۱۳۱۵ ش.
 «اندیشه‌های جوانی»، تهران، ۱۳۱۵ ش.
 «نوری»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۸ ش.
 «آزیتا»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «آفرین»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «دلارام»، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «رخز»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «شوریده»، جیبی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «شهرزاد»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹ ش.
 «شیده»، بنگاه رازی، تهران، ۱۳۱۹-۱۳۲۰ ش.